



نام و نام خانوادگی : زهرا طاهری

نام دبیر : خانم نجف پور

نام مدرسه : رحمت آیین ۲

موضوع انشاء : ای کاش

ای کاش کتاب ها زبان می گشودند ؛ و غم و اندوهم را از روزگار پر از پستی و بلندی ، بر زبان جاری می کردند غمی که شاید نه در مجاور نوشته های درس پارسی به قلم درآورده شده باشد ؛ و نه در درس شیرین ریاضی نوشته شده باشد .

غمی که فکر نکنم ، بتوانی در آسمان و زمین پیدایش کنی ؛ و در جستجوی آن باید به قلبم رجوع کنی همچنان که می گویند : جوینده یابنده است ، بجوی تا بیابی . شب هایی که تا سحرگاه با کتاب های قطور و نازک ، همنشینی کردم .

لحظاتی که برای درک مفاهیم عمیق کتاب های بزرگ و کوچک ، با خستگی روح و تنم نبردی هولناک ، برپا کردم ؛ اما چه مواقعی که از گرد همایی های مجلل ماه و ستارگان درخشان ، که نورشان مرحم زخم های تازه ام بود ؛ و صمیمیت بینشان ناجی روح و جانم بود ، بی نصیب نبودم .

آری ! همان ، شب هایی که بیداد می کنند و همانند کلاغ های جارچی جز لرزش قلبم خبر دیگری ندارند .

ای کاش سختی نیمکت های چوبی که همچو تنه ی زورمند درختان پیر و کهن است ، به نرمی

پنبه های قایم شده در زیر و روی بالشت های تشکم در می آمدند .

بالشت هایی که همچو پر قو ، نرم و راحت هستند . لطافت قایم شده در این بالشت ها ، تأثیر کمی در درک و فهم مطالب ناگفتنی و ننوشتنی ندارد .

چه شب های امتحانی که تا صبح اشک چشمانم را پر می کرد ؛ و همچو مهمانی ناخوانده ، خواب پر آرامشم را به کابوسی تلخ تبدیل می کرد .

امتحاناتی به ظاهر ساده که با استرس ، آشوب و دلهره ، دانش آموزان را بدرغه می کنند . در زمان امتحانات ، دستم ، خودکارم و مغزم جایشان را با آرامش هر روزم ، پر می کردند ؛ تا لحظه ی پایان امتحان سر برسد . ای کاش به وسیله این امتحانات گذرا با دانش آموزان چنین نمی کردند .

آری ! من ، همان دختر پنج ساله ای بودم ؛ که روز و شب تنها سوالی که از مادرم می پرسیدم زمان رسیدن مدرسه بود .

من همان دختری هستم که با مادرم حروف الفبا و اعداد را تمرین می کردم ؛ تا لحظه موعود اول مهر برسد . اینکه آن دختر پرشوق دیروز چگونه به دختر بی میل امروز ، تبدیل شده را ، خدا داند ، همان خدایی که تاکنون او را یاری کرده ؛ و یاری اش می کند .